

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

مقدمه

بحث در آیه شریفه سوره مبارکه بقره بود. پیرامون فراز «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» نکاتی را از حیث اینکه آیا این خلافت، تکوینی است یا تشریعی، ذکر کردیم و بنا شد در این جلسه یک مطلبی را که صاحب کتاب دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة در جلد 1 صفحه 501 عنوان کردند را متعرض شویم. ایشان در آنجا در مقام اینکه مردم حق حاکمیت و حق انتخاب حاکم دارند، ادله‌ی زیادی را (شاید بیش از 15 مورد)^[1] دلیل آوردند بر این مطلب که مردم حق دارند در مواردی که نصب معینی از طرف خدای تبارک و تعالی نشده، خودشان یک حاکمی را معین و انتخاب کنند. ایشان برای مشروعیت این انتخاب - یعنی برای وجود چنین حقی برای مردم - به این آیات خلافت استدلال کرده‌اند.

بررسی دیدگاه آیت الله منتظری در گستره خلافت

ایشان در کتاب دراسات آورده است که ما ممکن آن استدلال به لصحة انعقاد الامامة بانتخاب الامة، که در ادامه به عنوان دلیل هفتم می‌فرماید: ما دل علی استخلاف الله تعالی للانسان، آیاتی که دلالت بر این دارد که خدا انسان را خلیفه‌ی خودش قرار داده و استعمار فی الارض و انسان را موظف در عمران روی زمین کرده و وراثته الانسان لها، و اینکه انسان باید وارث زمین بشود. یعنی می‌فرمایند ما سه دسته آیات داریم، آیات استخلاف، آیات استعمار و آیات وراثت. این آیات - که حدود نه آیه را ایشان مورد استدلال قرار داده‌اند - یک مضمون مشترکی دارند:

آیه 39 سوره فاطر؛ «هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ». همه شما را خدا خلیفه قرار داده است. «جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ» یعنی تک تک شما خلیفه خدا هستید.

آیه 62 سوره نمل؛ «أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ». این هم مثل آیه قبل است. خداوند متعال، هم مضطر را اجابت می‌کند و هم کاشف سوء است. و هم شما را در روی زمین خلیفه قرار داده است.

آیه 55 سوره نور، که در مورد آن مفصل بحث کردیم؛ «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، وَ لِيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ».

آیه 30 سوره مبارکه؛ «وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» منتهی اینجا که ایشان می‌رسند می‌گویند این «إِنِّي جَاعِلٌ»، چون کلمه خلیفه دارد [بر خلاف] آیات دیگر که واژه‌ی «لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ» و «خَلَائِفَ» در آن بود، لذا از آیه بنا بر اینکه اراده‌ی نوع شده باشد نه اراده‌ی شخص حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام، «جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» یعنی نوع خلیفه،

که هر فرد فردی از انسان‌ها را شامل می‌شود. این چهار آیه را ذکر می‌کنند و من هم به ترتیب خودشان مطلب را ذکر می‌کنم تا ببینیم آیا ملاحظه و مناقشه‌ای هست یا نه؟

می‌فرمایند: تقریب الاستدلال هو أن الخلافة عن الله تعالى في أرضه، اینکه انسان خلیفه‌ی خدا در زمین بشود تستلزم بإطلاقها می‌خواهند از این آیات اطلاق‌گیری کنند که این خلافت اطلاق دارد. هم خلافت تکوینی است و هم خلافت تشریعی، تستلزم بإطلاقها جواز تصرف الانسان فیها تکویناً. انسان بتواند در زمین تصرف کند؛ بالإحیاء و الاستئماء، بتواند از این زمین محصولی به دست بیاورد. اینکه انسان خلیفه‌ی تکوینی خداست معنایش این است که امکان تصرف بر او در تمام این عالم بود، مخصوصاً در زمین؛ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً وجود دارد. خلافت تکوینی را اینطوری معنا می‌کنند. بعد می‌فرماید: و تشریعاً، این اطلاق خلیفه یا خلفا که هم تکوین را می‌گیرد و هم تشریع را شامل می‌شود. تکوین را معنا کردیم و تشریعش هم بالحکومة علیها، یعنی در زمین حکومت کند. همان طوری که خود خدا می‌تواند بر همه حکومت کند، بشر هم حکومت کند. و قد فرّع الله تعالى جواز الحكم لداود في أرضه على جعله خلیفه، خلافت حضرت داود علی نبینا و آله و علیه السلام را شاهد می‌آورند بر اینکه چرا باید خلافت تشریعی را به حکومت معنا کنیم؟ می‌فرماید: چون خدا در آیه دیگر می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ، إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ». حکومت را متفرع بر خلافت قرار داده، فیظهر من الآیة الشریفة أنه لو لا خلافته عن الله تعالى لم يحق له الحكم في أرضه، اگر بشر خلیفه‌ی تکوینی خدا نبود حق نداشت که در روی زمین حکومت کند.

آیه دیگر آیه 61 سوره هود است؛ «هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ». خدا آن کسی است که شما را از همین زمین به وجود آورد؛ «وَاَسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» و شما را سبب عمران روی زمین قرار داد. هم از این زمین به دنیا آمدید و هم زمین را آباد می‌کنید. می‌فرماید و عمران الارض إنما يكون بإحیاءها و عمرانها تکویناً و بإجراء العدل فیها. یعنی «وَاَسْتَعْمَرَكُمْ» هم اطلاق دارد هم عمران تکوینی و هم عمران تشریعی را در بر می‌گیرد. عمران تکوینی به این است که زمین را احیاء کنند و عمران تشریعی بإقامة العدل روی زمین است. به ایجاد حکومت عادلانه در روی زمین است. فتشمل الآیة للحکومة العادلة ایضاً، بعد می‌فرمایند: و لذا قال رسول الله(ص): «سَاعَةً مِنْ إِمَامٍ عَدْلٍ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةٍ سَبْعِينَ سَنَةً وَ حَدْ يُقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ أَفْضَلُ مِنْ مَطَرٍ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً».^[2] ایشان هم در «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» را می‌گویند خلافت اطلاق دارد؛ تکوین و تشریع را شامل می‌شود؛ هم «وَاَسْتَعْمَرَكُمْ» را می‌گویند استعمار هم استعمار تکوینی است و هم تشریعی.

در ادامه می‌گوید: هذا مضافاً إلى أن العمران التكوینی لا يحصل عادةً إلا في ظل نظام العدل و الحكومة الصالحة» تازه اگر بگوئیم آیه فقط عمران تکوینی را می‌گوید، عمران تکوینی در روی زمین بدون حکومت عادلانه نمی‌شود. عمران بدون حکومت صالحه و حافظ حقوق و مانع از فساد محقق نمی‌شود. پس تا اینجا دو عنوان در آیات بود: یکی خلافت و یکی عمران.

عنوان سوم عنوان وراثت است. در آیه 105 سوره انبیاء آمده است؛ «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ». ما در زبور این را نوشتیم بعد از تورات، مراد از این «الذِّكْرِ» در اینجا ظاهراً تورات است. «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» عباد صالح وارث این زمین هستند؛ یعنی حاکم هستند. یعنی سنت قطعی‌ی خدای تبارک و تعالی این است که عباد صالح وارث این ارض می‌شوند.

آیه 128 سوره اعراف؛ «قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَ اصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ». زمین برای خداست. يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ آنهایی که مشیت خدا برایشان تعلق می‌گیرد که وارث این زمین بشوند.

آیه 5 سوره قصص؛ «و نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ». خدا می‌فرماید: ما اراده می‌کنیم که منت بگذاریم بر مستضعفین در روی زمین و ما یک زمانی مستضعفین را امامان و ائمه و وارثان، یعنی حاکمان روی زمین قرار می‌دهیم. یک زمانی می‌رسد که مستضعفین حاکم روی زمین می‌شوند.

ایشان می‌فرماید این کلمه وراثت هم اطلاق دارد؛ «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» این وراثت هم عمران و اداره تکوینی زمین است و هم تشریعی است بالحکم فیها، پس سه عنوان را آوردند و معتقدند این سه عنوان اطلاق دارد. می‌فرمایند استفاده من هذه الآيات الشريفة أن للانسان أن يزاوِل لعمران و التصرفات التكوينية في الأرض از آیات استفاده می‌شود که انسان باید عمران را انجام بدهد، یزاوِل یعنی بعمل، باید مشغول به عمران و تصرفات تکوینی در زمین بشود. و حکومت در زمین و قیادت اجتماعی به سبب خلافتش عن الله تعالی و وراثته للأصل، این اطلاق دلالت بر این دارد که هم انسان تکویناً تصرف کند و هم اینکه تشریعاً حکومت را انجام بدهد. البته در ادامه از این استدلال برمی‌گردند و می‌فرمایند: و لكن لأحد أن يمنع كون المقصود بالخلافة و الخلفاء عن خلافة عن الله. می‌گوئیم این استدلال و اطلاق‌ها زمانی است که محرز باشد که مستخلف عنه یا مستخلف خدا باید باشد. در حالی که بعضی‌ها قبول ندارند لعل المراد لها خلافة جيل عن جيل و نسل عن نسل، یک گروهی جانشین گروه دیگری شوند کما اینکه در آیات قرآن هست: «إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ» و «وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ»، یا آیه فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ، اما قوله «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» فَيَحْتَمِلُ أَنْ يَرَادَ بِهِ آدَمُ النَّبِيُّ وَ لَا يَسْرَى إِلَى وَلَدِهِ فَقَطْ آدَمُ را می‌خواسته به عنوان خلیفه قرار بدهد. و نه ولد آدم.

اگر بگوئید ملائکه می‌دانستند که آدم النبی علی نبینا و آله و علیه السلام روی زمین فساد نمی‌کند. پس چرا گفتند: «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ». ایشان می‌گویند: این را نمی‌شود قرینه قرار داد بر اینکه نوع آدم اراده شده. چرا؟ «از لعل اعتراضهم بذلك كان من جهة اطلاعهم على طبع آدم النبي و أنه بالطبع يولد له نسلٌ يوجد فيه من فساد». طبع آدم این است که یک نسلی پیدا می‌کند و در این نسل فساد و سفک دماء است و احتمال بعیداً که مراد این باشد که آدم خلیفه جن و نسناس باشد. افرادی که قبل از حضرت آدم بودند. الذين كانوا قبله في الأرض و الملائكة شاهدوا افسادهم و لأحد أن يمنع الاطلاق در و استعمرکم فیها، بتقریب آن العمران ظاهرٌ فی التکوینیة فقد فلا تدل علی تفویض الحکومة إلى الناس و مثله الکلام فی وراثۃ الارض، یعنی در آخر باز اطلاق در استعمرکم و اطلاق در وراثت هم را از بین می‌برند و می‌گویند فقط مراد وراثت تکوینی است؛ عمران تکوینی است؛ آن آیه خلافت هم اختصاص به خود حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام دارد.

آنچه مقصود ایشان هست که با این اشکالات و احتمالاتی که می‌دهند این دلیل از دلیلیت ساقط می‌شود در نزد خود ایشان، مقصودشان این بوده که بگویند اولاً اطلاق دارد و ثانیاً خلافت تشریعی برای همه‌ی افراد است. همه افراد که نمی‌توانند در آن واحد حکومت کنند، برای این باید بیایند توافق کنند یک انتخابی کنند که یکی از خودشان را به عنوان حاکم بالفعل قرار بدهند. در حقیقت با اطلاق این آیات، ایشان می‌خواهد مسئله مشروعیت انتخابات و مشروعیت اصل انتخاب را اثبات نماید. یک کسی بگوید یعنی چه؟ فرض کنید اکثر مردم بیایند یک نفر را به عنوان امام، به عنوان رهبر و حاکم قرار بدهند؛ این به چه دلیل دینی در زمان غیبت ثابت می‌شود؟ می‌گویند به همین دلیل، خلافت اطلاق دارد، شامل تشریعی می‌شود، خلافت تشریعی برای هر انسانی است. هر انسانی می‌تواند حاکم باشد. همه که در زمان واحد نمی‌توانند بالفعل حکومت کنند، تعارض و تزاحم و تضاد به وجود می‌آید، پس باید بیایند توافق کنند که یک نفر را انتخاب کنند.

نتیجتاً این‌طور می‌شود ما باشیم و این آیه با قطع نظر از آن احتمالاتی که بعداً ایشان داد، مردم هر کسی را انتخاب کردند، چون هر کسی عنوان خلیفه تشریعی خدا را دارد، لا فرق بین المسلم و الکافر، اگر حتی مسلمان‌ها آمدند یک کافر را خودشان انتخاب کردند - اینها را من عرض می‌کنم و در فرمایشات ایشان نیست - ، لازمه این استدلال این است که هر کسی حق تشریعی حکومت دارد عادل و فاسق، مرد و زن، پیر و جوان، مسلمان و کافر، فرقی نمی‌کند. اکثر بیایند یک نفر را به عنوان رئیس و حاکم خودشان انتخاب کنند. منتهی می‌گوئیم آیه این را می‌گوید. دیگران می‌گویند ادله‌ی دیگر تقیید می‌زند و می‌گوید حالا که اینها می‌توانند انتخاب کنند باید مرد باشد، عادل باشد، مدیر باشد، مسلمان باشد و ادله دیگر می‌آید تقیید می‌زند. عمده استفاده اولی است یعنی این بار اولی این آیات است. عرض کردم در آنجا بیشتر برای این بحث ایشان این را استدلال می‌کند.

پس می‌گویند خلافت تشریعی است. خلافت تشریعی برای همه هست یعنی هر انسانی. خلافت تشریعی را هم بگوئیم یعنی حق

حکومت کردن، یعنی هر انسانی حق حکومت کردن دارد. منتهی این قرینه‌ی عقلیه را کنارش می‌گذاریم می‌گوئیم حتی اگر دو نفر روی زمین باشد باید یک نفر حاکم باشد و هر دو نمی‌توانند حاکم باشند. صد میلیون آدم بخواهند همه حکومت کنند که نمی‌شود. پس همه باید یک سهمی در این حکومت داشته باشند و سهم‌شان به چه نحوی معقول است؟ به نحو انتخاب که بیایند یک نفر را انتخاب کنند. این فرمایش ایشان.

نقد دیدگاه آیت الله منتظری

ابتدا مطالبی که به ذهن خودمان می‌رسد را عرض کنیم. بعد مطالبی که دیگران در نقد ایشان مطرح کردند را بیان خواهیم کرد. ایشان می‌گویند تنها راهی که همه سهمی در این حق پیدا می‌کنند، مثل قاعده ما لا یدرک کله لا یتدرک کله. الآن هر فردی بالفعل نمی‌تواند حاکم باشد، مرحله‌ی بعد این است که در تعیین حاکم نظر او دخیل باشد. این تنزل یافته‌ی آن است. مرحله‌ی بعد از آن است. مثل اقرب المجازات می‌ماند. بر اساس همین مطلب رأی مردم مشروع و مشروعیت ساز است نه اینکه فقط مقبولیت باشد.

ما به عنوان طلبگی داریم عرض می‌کنیم - چون ایشان حق استادی بر ما دارد، من یک سال بحث فقه ایشان را حضور داشتم - . اما اولاً اینکه این سه طایفه‌ی آیات را کنار هم گذاشتند درست نیست. از وراثت شروع می‌کنیم، در وراثت قرینه وجود دارد که وراثت تکوینیه مراد نیست. و عجیب این است که ایشان در آخر می‌آید - و مثله الکلام فی وراثة الارض - در وراثت ارض هم این سخن را دارد «وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجَعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» یعنی اینها را می‌خواهیم امام قرار بدهیم، ائمه امامت تکوینی یا تشریعی است؟ روشن است که تشریعی است. «وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا» ما می‌خواهیم یک منتهی بگذاریم و به مستضعفین یک عنایتی کنیم و آن اینکه اینها را یک زمانی امام و حاکم روی زمین قرار بدهیم. از وارث زمین، وراثت تشریعی مراد است به قرینه «وَجَعَلَهُمْ أُمَّةً». و حتی آن «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ» یعنی باز یک وعده‌ای است. همان «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» است. مفصل بحث کردیم لَيْسَتْ خَلْفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ مفادش همان «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» است؛ که این وراثت وراثت تشریعی است بدون هیچ تردیدی.

می‌آئیم سراغ واژه عمران؛ اصلاً عمران تشریعی معنا ندارد. آنجا هم قرینه داریم که مراد فقط عمران تکوینی است. چون دارد «هُوَ أَتَشَاكُم مِّنَ الْأَرْضِ». آن ایجاد و وجود انسان را می‌گوید که از کجا به وجود آمدی؟ می‌گوید: از همین زمین ما تو را به وجود آوردیم. «وَأَسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا» و شما را سبب عمران در زمین قرار دادیم، کجای این به عمران تشریعی و مسئله حکومت می‌خورد؟ پس وراثت منحصر به تشریعی است، عمران منحصر به تکوینی است، خلافت هم آیاتش دو دسته است طبق تحقیقی که ما کردیم برخی از آیات منحصر به خلافت تشریعی است «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» چون گفتیم وعده است در همین دنیا محقق می‌شود. لَيْسَتْ خَلْفَتُهُمْ فِي الْأَرْضِ به قرینه عنوان وعده و به قرینه «وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ» اینها همه خلافت تشریعی است، «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ بَعْدَ مَا تَرَكَكَ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ نَاصِرًا» و «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» تکوینی است که ما قرائنش را در جلسه گذشته عرض کردیم.

یعنی ما یک آیه‌ای پیدا نکردیم که از آن اطلاق استفاده شود. اولاً، در هر آیه‌ای ما یصلح للقرینه وجود دارد، یا قرینه بر تکوینی بودن است یا قرینه است بر خصوص تشریعی بودن. و ثانیاً، این سه تا طایفه را نباید یک جا آورد. شما خلافت تکوینی را چرا آ امید به احیای در ارض معنا فرمودید؟ اگر کسی رفت در زمین و آن را آباد کرد، از زمین محصولاتی را به دست آورد، این معنایش خلافت تکوینی است؟ این با مستخلف چه نسبتی دارد؟ کجای این دلالت بر خلافت عن الله دارد؟ خداوند این حق آباد کردن زمین، و این امکان را برای بشر قرار داده که بتواند زمین را آباد کند. در یک دایره‌ی خیلی محدودی حیوانات هم می‌توانند این کار را کنند. ولی بشر می‌تواند زمین را آباد کند و تصرف در زمین کند. تصرف در آسمان‌ها کند. این تصرف تصرف تکوینی

در خلافت باید یک تناسبی باشد. ما آمَدیم اِنِّی جاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً را به خلافت تکوینی معنا کردیم و گفتیم آن تناسبش هم این است که «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و این تعلیم هم تعلیم تکوینی است. خدا انسان را مظهر اسماء و صفات خودش قرار داده، یعنی کسی که انسان را ببیند خدا را دیده، من عرف نفسه فقد عرف ربه هر کسی خودش را بشناسد خدا را می‌شناسد. چرا؟ چون در این وجود اسماء و صفات الهی وجود دارد و این می‌شود خلافت تکوینی. اما درختکاری و ساختمان سازی و استفاده‌ی از زمین درست است که تصرفات تکوینی هست اما عنوان خلافت تکوینی ندارد. یعنی اصلاً ایشان معنایی که برای خلافت تکوینی فرمودند هم در آیات خلافت و هم در وراثت، وراثت تکوینی به چه دلیل معنایش این است که شما تصرف در زمین می‌کنید؟ اینکه وراثت نشد، چه لزومی دارد؟ لازمه‌ی آن هم نیست؛ به هیچ وجهی لازمه‌اش نیست.

اگر یک انسانی دست روی دست گذاشت و هیچ کاری روی زمین نکرد و انسان‌های زیادی این چنین هستند، پس خلافت تکوینی ندارند؟ آنچه که ما می‌گوئیم قوه‌ی اسماء و صفات خودش یک فعلیت حسابی است. هر جا برود این اسماء و صفات همراهش هست. هر جا برود می‌تواند مظهر خدا باشد، هم در پیش خودش، انسان خودش را ببیند، خدا را می‌بیند، - این جمله را اگر جدای از این بحث‌ها یک جایی بنویسید می‌گویند مستلزم کفر است - ، این آدم می‌گوید هر کسی خداست! نه مراد ما این است که خلافت تکوینی الهیه به این معناست که انسان خودش را که می‌بیند خدا را ببیند و لذا من عرف نفسه فقد عرف ربه هم مسلم اشاره‌ی به همین خلافت تکوینی دارد. این راه برای همه هست، اما آباد کردن زمین و تصرف در زمین، عمل تکوینی هست؛ اما این عمل تکوینی خلافت تکوینی نیست.

این استدلال مرحوم منتظری اشکالات دیگری هم دارد. چون ایام فاطمیه است در جلسه بعدی به آن می‌پردازیم. ان شاء الله تأکید دارم فاطمیه را خیلی باشکوه برگزار کنید، بهترین راه برای مقابله با دشمنان اهل بیت همین برگزار کردن فاطمیه به نحو باشکوه است، کم نگذارید، هر طوری می‌توانید به هر نحوی در مجالس شرکت کنید، مجالس تشکیل بدهید، حتی در منزلتان فامیل را دعوت کنید بگوئید یک ساعت می‌خواهید روضه حضرت زهرا سلام الله علیها بخوانیم، این بسیار آثار فراوان دنیوی و اخروی هم دارد اما الآن در زمان ما برای حفظ شیعه یکی از مهم‌ترین امور همین عزاداری فاطمه زهرا سلام الله علیها است.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1]. 26 دلیل.

[2]. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج 7، ص 175.